

جای معما در موزه فکر نیست

گابریل مارسل، فیلسوف معاصر فرانسوی انسان را موجودی مسئله‌گون می‌داند که همواره در راه حل مسائل گام برداشته و در واقع با آنها به زندگی خود معنا بخشیده است.



گابریل مارسل، فیلسوف معاصر فرانسوی انسان را موجودی مسئله‌گون می‌داند که همواره در راه حل مسائل گام برداشته و در واقع با آنها به زندگی خود معنا بخشیده است.

از این حیث، انسان بدون مسئله، انسانی است درگیر پوچی و بی‌هدفی اما آن اندازه که خود مسئله اهمیت دارد، پاسخ آن ندارد؛ به عبارت دیگر، انسان مسئله را می‌سازد تا در پیچ و خم‌های حل آن طرح مسائل دیگری را بریزد. در این میان مسائلی هستند که همواره در حکم اموری اسرارآمیز جلوه می‌کنند و چه بسا کل عمر بشر را مشغول خود ساخته‌اند ولی حل‌ناشدنی به نظر می‌آیند و به همین اعتبار آدمی را مقهور زیبایی و دسترس‌ناپذیری خود می‌گردانند؛ البته ممکن است این معماها در شرایطی دیگر از تاریخ بشر امکان حل شدن بیابند که در این صورت دیگر معما نخواهند بود. با این حال، هم مسئله و هم معما، حیرت آدمی را افزایش داده و او را به افق‌های تفکر و هنر سوق می‌دهند و کیست که نداند فلسفه، فرزند حیرت است.

با این وجود، این پرسش بنیادین که چه موضوعاتی در علوم انسانی و اجتماعی قابل حل هستند و اینکه کدام‌ها در علوم اجتماعی و انسانی قابل حل نیستند از موضوعات پراهمیت مطرح در این علوم است. نظر به اهمیت این موضوع، آن را با یکی از فیلسوفان حقوق معاصر، مارک تیبیت در میان گذاشتیم. پروفسور مارک تیبیت، استاد فلسفه دانشگاه‌های ردینگ و نتردام است. تیبیت در فلسفه حقوق، فلسفه دوران مدرن، معرفت‌شناسی، فلسفه وایتهد و فلسفه علم، صاحب‌نظر است. از جمله آثار وی می‌توان به فلسفه حقوق، فلسفه وایتهد و مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی اشاره کرد. کتاب فلسفه حقوق او با ترجمه حسن رضایی خاوری از سوی انتشارات دانشگاه علوم رضوی مشهد منتشر شده است.

&8226; آیا مسائل با عنوان موضوعاتی که قابل حل هستند صرفاً اختصاص به علوم اجتماعی دارند یا در فلسفه نیز می‌توان از وجود آنها سخن راند؟

تفاوت‌های مهمی میان مسائل مورد بررسی در فلسفه و علوم اجتماعی وجود دارد. هم در فلسفه و هم در علوم اجتماعی با برخی موضوعات مواجه هستیم که از جنس مسئله هستند ولی باید توجه داشت که ماهیت این مسائل در دو حوزه متفاوت و از دو سنخ گوناگون هستند اما اینکه بتوان این مسائل را در 2 حوزه تمییز داد و مرزی میان آنها کشید امکان‌پذیر نیست. غیر از این مسائل، موضوعات دیگری نیز در علوم اجتماعی و فلسفه وجود دارند که جنبه معما داشته و ارتباط نزدیکی با تجربیات دارند. این معماها گاهی به‌عنوان نیرویی قوی در زندگی انسان‌ها ایفای نقش می‌کنند؛ در واقع دنیای انسانی توسط مسائل و معماها احاطه شده است. ما محصور در میان موضوعاتی هستیم که تاکنون نتوانسته‌ایم پاسخ دقیقی برای آنها بیابیم.

&8226; آیا آدمی را گزیری از مسائل و معماها هست؟

این معماها در هم پیچیده هستند. ما با معماها مواجه می‌شویم و درصدد حل مسائل نیز هستیم. این واقعیت وجود انسانی است؛ معما و مسئله، به‌طوری که می‌توان گفت این معماها و مسائل شکل‌دهنده آگاهی انسانی هستند. این ضرورت که بشر معماهای لاینحل را حل کند ضرورتی جهانشمول است. حتی در مورد سازمان‌های فکری ابتدایی نیز این ضرورت وجود دارد. انسان به‌عنوان خردمندترین مخلوق همواره درصدد حل مسائل بوده است. تمام تلاش بشر و انسان این بوده تا از شیوه‌ها و طرق مختلف تدابیری اتخاذ کند که از رهگذر آنها بتواند مسائلی را که تهدیدکننده زندگی و بقای او هستند، حل کند.

&8226; ارتباط و نسبت میان مسائل و معماها چیست؟

همواره ارتباط نزدیکی میان مسائل و موضوعاتی که در حال حاضر لاینحل هستند وجود دارد. در واقع برخی مسائل لاینحل دیروز به مسائل حل‌شده امروز تبدیل شده‌اند. مسائل لاینحل و معماها چون تاریکی و سیاهی برای بشر هستند. با تحقیق و پژوهش، بشر می‌تواند نوری روشن بر این تاریکی بتابد و آنها را به روشنایی تبدیل کند. مسائل لاینحل گریزان و فرار هستند و به آسانی فراچنگ نمی‌آیند. مسائل لاینحل و معماها در میان روشنایی طلوع و تاریکی غروب قرار دارند.

&8226; آیا قرائت‌های یکسانی از مسائل و معماها وجود دارند؟

به‌رغم این موضوع گاهی ممکن است دلالت معنایی معماها و مسائل با یکدیگر متفاوت باشد. به عبارت دیگر ممکن است تفاسیر و قرائت‌های گوناگونی از معماها و مسائل مطرح شوند. گاهی این دو موضوع مترادف یکدیگر پنداشته می‌شوند و میان معما و مسئله تفکیکی صورت نمی‌گیرد و یکسان پنداشته می‌شوند. گاهی ممکن است مسئله به چیزی اطلاق شود که با نگاه و تقریری دیگر معما

پنداشته شود. گاهی ممکن است حل یک معما به عدم حل موضوعی دیگر منجر شود و معمای جدیدی را خلق کند. مسائل مشخصی در فلسفه معاصر وجود دارند. برای نمونه مسئله دانش و معرفت و مسئله دینی شر و مسئله ذهن و عین را در فلسفه داریم. در اینجا نمی‌توانیم مفهوم معما را در مورد این مسائل به کار ببریم؛ برای نمونه نمی‌توانیم از عبارت معمای شر در الهیات سخن بگوییم. در الهیات آنچه معماست ماهیت و سرشت خداوند است. در واقع پرسش و مسئله شر از درون این معما برمی‌خیزد. بر عکس این موضوع نیز وجود دارد؛ نمی‌توانیم از مسئله خداوند سخن بگوییم اما در عمل، زبان تمایز میان مسائل و معماها را کدر می‌کند.

&8226#؛ بر این اساس مسئله و معما نمی‌توانند به جای هم به کار روند؟
نه اینطور نیست. مواردی نیز وجود دارند که می‌توانیم معما را به جای مسئله یا برعکس به کار ببریم؛ برای نمونه مسئله‌ای را که آگاهی نامیده می‌شود در نظر بگیرید. در این مورد می‌توان مسئله را به جای معما یا برعکس به کار برد. برای برخی آگاهی معماست و برای برخی دیگر مسئله‌ای قابل حل. حال بیایید کاربرد سؤال برانگیز این کلمات را در تاریخ متافیزیک کنار بگذاریم و به هستی‌شناسی معما و مسئله نظری بپردازیم. برای حل معما و اینکه معما چیست و از کجا نشأت گرفته و چرا معما داریم به جای اینکه نداشته باشیم و پاسخ بدان‌ها، لازم است بدانیم چه موضوعاتی با ذهن ارتباط پیدا می‌کنند. اگر امروزه در مورد چیزی اطلاع و آگاهی داریم به دلیل این است که زمانی به دنبال آن بوده‌ایم. بر این اساس حل معما مستلزم حل مسائل است. از این رو این دو موضوع را نمی‌توان متمایز دانست، در طول تاریخ بشر حل یکی به حل دیگری ارتباط داشته است.

&8226#؛ در دنیای علوم تجربی این نسبت چگونه است؟
در حال حاضر و در دنیای علوم نیز این تمایز به ندرت دیده می‌شود. در حال حاضر فیزیک کاربردی با مجموعه‌ای از مسائل به صورت معما و مجموعه‌ای از معماها روبه‌رو است که درصدد حل آنهاست؛ برای نمونه امروز فیزیک به دنبال تحقیقات جامع‌تر و کامل‌تری در مورد ساختار اتم است.

همچنین این تحقیقات جدی در مورد جهان هستی نیز ادامه دارد تا بتواند نکات جدید از هستی و آفرینش ارائه دهد. در اینجا هم دیده می‌شود که معما و مسئله دو روی یک سکه هستند.

در واقع تمایز میان این دو گم‌شده و تشخیص آنها از یکدیگر نیز سخت و دشوار شده است. پروژه‌ها و تحقیقات علمی و فلسفی مدرن، در شروع سعی در عقلانی کردن جهان داشتند. به عبارت دیگر مدرنیسم، عقلانی کردن جهان در امتداد خطوط مکانیکی را مدنظر داشت.

این پروژه تلاش داشت تا نوری به هر گوشه ذهن بشر از یک سو و جهان طبیعت از سوی دیگر ساطع کند اما خط مقاومتی نیز همواره در مقابل آن وجود داشت. این خطوط مقاومت در میان رمانتیست‌های اولیه و اگزیستانسیالیست‌ها و... وجود داشته است. در واقع این رویکردها معتقد هستند که معماهای تاریکی در ذهن بشر و در کانون اشیاء وجود دارد. از نظر این رویکردها وجوه غیرعقلانی مهمی نیز وجود دارند. در فلسفه مدرن شاهد آرای گابریل مارسل در مورد دنیای ورشکسته و منفصلی هستیم که در آن عدم‌هماهنگی و تقارن میان معماهای هستی با مسائل علمی وجود دارد. در این دنیا مسائل عاری و فارغ از این ابعاد اساسی و مهم هستی مطرح هستند.

این خط فکری همواره با این پارادوکس که معماها توسط پاسخ‌ها مطالبه می‌شوند و توسط آنها به چالش کشیده می‌شوند مکرر می‌شود اما نمی‌توان معماها را در موزه‌های فکری نگهداشت و به سراغ آنها نرفت. بدون تلاش مداوم برای حل آنها، آنها قدرت خود را از دست خواهند داد و از بین خواهند رفت. این پارادوکس علت و مبنای جذاب بودن و افسون معماهاست؛ معماها می‌توانند هولناک یا والا باشند؛ آنها می‌توانند نشاط آور و روح بخش باشند؛ آنها می‌توانند دارای ظرافت، قدرت و زیبایی باشند اما مسائل فقط مسائل هستند. اینشتین می‌گوید زیباترین چیزی که ما می‌توانیم تجربه کنیم اسرارآمیزترین آنهاست؛ این منبع و علت هر حقیقت و علمی است.